گفت‌وگوی «جوان» با همسر و پسر سردار شهید مهدی بصائری از شهدای تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا به ایران

می‌گفت در لیست شهداییم اما نوبت به نوبت

شکوفه زمانی

دوم تیر امسال که سردار مهدی بصائری در حمله رژیم صهیونیستی به کشورمان به شهادت رسید، در آستانه بازنشستگی بود. او سال‌ها در سپاه خدمت کرد و درست زمانی که قرار بود رخت رزم را از تن خارج کند، در جنگ با شقی‌ترین دشمنان اسلام آسمانی شد. حاج‌مهدی، نمونه‌ای از یک رزمنده بی‌ادعا و گمنام بود که مزد سال‌ها خدمتش در لباس سبز پاسداری را با شهادت گرفت. اکرم بصائری، همسر شهید می‌گوید: یکی از ویژگی‌های حاج مهدی خستگی‌ناپذیری در کارش بود. یک ماه قبل از شهادتش که دخترمان مشرف به کربلا شده بود، به او گفته بود: «حتماً زیر قبه امام‌حسین(ع) برای شهادت من دعا کنید.» این دعا یک ماه بعد مستجاب شد و سردار مهدی بصائری نیز به دوستان شهیدش پیوست. در گفت‌وگو با اکرم بصائری، همسر و محمد بصائری، فرزند شهید، مروری به خاطرات و زندگی این شهید داشتیم.

همسر شهید

با شهید بصائری نسبت فامیلی داشتید؟ اسم فامیلی هر دو نفر شما یکی است.

ایشان پسر عموی پدرم بودند و از طرفی چون خانه‌شان نزدیک ما قرار داشت و همسایه بودیم، مراوداتی بین دو خانواده بود. البته این را عرض کنم، چون مادرم بسیار مذهبی و متدین بود، در خانواده‌هایی که پسر جوان داشتند، اجازه نمی‌دادند زیاد با آنها رفت‌وآمد کنیم. همین موضوع باعث شده بود من تا قبل ازدواج، زیاد آقامهدی را نبینم. کمی بعد هم که ایشان برای کار به تهران رفت و آنجا ساکن شده بود.

پس چطور شد ایشان به خواستگاری شما آمدند؟

شهید دوران کودکی‌اش را در یکی از روستاهای توابع شهرستان خوانسار سپری کرده بود و در دوران دبیرستان برای کار و درس به تهران مهاجرت کرده بود. ایشان در کنار برادرش کار می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند. آقا مهدی بعد از اینکه دیپلم می‌گیرد، یکسال کار آزاد انجام می‌دهد. چون به سن ازدواج هم رسیده بود و پدرشان تأکید داشت؛ حتماً ازدواج کند، خواهر شهید من را به برادرش پیشنهاد می‌دهد. آنموقع من سنی نداشتم و کلاس سوم راهنمایی بودم. اما به هرحال به خواستگاری‌ام آمدند. مثل الان رسم نبود که دختر و پسر بنشینند و با هم صحبت کنند؛ برای همین بنده چون پدرم را خیلی قبول داشتم به ایشان گفتم اگر شما همه جوره آقامهدی را برای ازدواج تضمین می‌کنید، من هم می‌پذیرم. موقعی که عقد کردیم، چند ماه بعد با هم ازدواج کردیم و چون شغل آقا مهدی تهران بود، همراه ایشان به تهران آمدم.

زمان ازدواج، ایشان پاسدار بودند؟

نه، یکسال بعد از ازدواج پاسدار شد و به خاطر شغل و مأموریت‌هایی که می‌رفت، خیلی جاها نمی‌توانستیم برویم. بچه‌ها می‌گفتند چرا در خیلی از میهمانی‌ها نمی‌توانیم حضور داشته باشیم. به‌رغم مسائل کاری آقا مهدی، من همیشه سعی می‌کردم آرامش در منزل حاکم باشد تا همسرم با خیال راحت بتواند در مأموریت‌های کاری شرکت داشته باشد. خدا را شکر شهید همیشه از من راضی بود. می‌گفت شما کمک حال من هستید. ایشان به ساده زیستی اهمیت می‌داد و حتماً توجه داشت بیت‌المال تضییع نمی‌شود. هروقت صحبت از شهادت می‌شد، به من گفت تو زودتر شهید می‌شوی! ولی من در پاسخ می‌گفتم: شما با لباس سبز پاسداری در معرکه هستی و شغل حساسی داری. شما به شهادت نزدیک‌تر هستید. او هم با حرف من لبخند می‌زد. ماه قبل از شهادتش که دخترم مشرف به کربلا شده بود، همسرم به دخترمان گفته بود حتماً زیر قبه امام حسین(ع) برای شهادت من دعا کن. این دعا ماه بعد مستجاب شد. خدا را شکر می‌کنم شهادت نصیب همسرم شد.

از ویژگی‌های اخلاقی شهید بصائری بگویید. چه صفات بارزی داشتند؟

بحث مطیع رهبری بودن خط قرمز ایشان بود. توصیه‌هایی که آقا داشتند را خیلی خوب انجام می‌دادند و من هم پا به پای ایشان مقید بودیم که حتماً حرف‌های آقا را گوش بدهیم. آقا مهدی چندین مرتبه پخش صحبت‌های مقام معظم رهبری را از رسانه‌ها گوش می‌داد. حتی می‌دیدم سخنرانی ایشان را نکته‌برداری می‌کرد. یک نکته بارز دیگر در خصوصیات رفتاری ایشان، مراقبتش از کلام و سخن بود. به این معنی که سعی می‌کرد اصول حفاظتی را رعایت کند و هر حرفی را نزند. ایشان از خیلی خوشی‌های دنیا دست کشیده بود. حالا که بیشتر فکر می‌کنم می‌بینم یک موقع‌هایی فردی فلان غذا را دوست دارد و آن را با اشتیاق می‌خورد. اما شهید در غذا خوردن هم بسیار رعایت می‌کرد. آدمی نبود که غذا را با ولع بسیار بخورد. ما به مقدار بسیار کم کار کشاورزی در شهرستان داریم. اگر سالی محصولش زیاد می‌شد، ایشان هیچ دید مادی روی اضافه محصول نداشت و این اضافه محصول را به مستمندان یا به مادر شهدایی که می‌شناخت می‌بخشید. حتی بعد از شهادتش خیلی‌ها می‌آیند به من می‌گویند فلان بدهی را داشتیم، همسرتان در تسویه‌اش به ما کمک کرد. بعد از شهادت همسرم، برادرشان به مغازه‌های محله خودمان در شهرستان گفت اگر شهید بدهی دارد به ما اعلام کنید تا پرداخت کنیم. مغازه دارهای محله گفته بودند شهید بدهی که نداشت هیچ، بلکه بدهی دیگران را هم صاف می‌کرد. یکی از خانم‌های محله بدهی زیادی به یکی از مغازه‌ها داشت. دیگر به او جنس نمی‌دادند. خود شهید بدون اینکه طرف متوجه شود بدهی او را صاف کرده بود. الان که فکر می‌کنم می‌بینم شهید همه کارهایش در راه رضای خدا بود و انفاق را در راه خدا و گمنام انجام می‌داد.

در خانه به عنوان همسر و پدر خانواده چه رفتاری داشتند؟

آقا مهدی اخلاقی که داشت، به من و بچه‌ها سخت نمی‌گرفت. خوش اخلاقی ایشان زبانزد فامیل بود و خیلی در همه کارها کمک حال من بود. کمتر کسی را دیدم که اینقدر برای مسائل ریز خانواده اهمیت قائل شود. ولی ایشان به همه جزئیات ریز هم توجه و دقت داشت تا در تربیت بچه‌ها وقت کافی بگذارد. کلیپ‌های همسرداری را نگاه می‌کرد و خیلی هم اهل مطالعه بود. بچه‌ها را به مطالعه تشویق می‌کرد و خودش هر شب نهج‌البلاغه می‌خواند. سال بعد از ازدواجمان که وارد سپاه شد، با اولین حقوقش یک جلد کلام‌الله مجید و یک جلد نهج‌البلاغه گرفت که هر شب آن را مطالعه می‌کرد. با تأکید مقام معظم رهبری، اجازه نمی‌داد یک شب بدون نهج‌البلاغه خوانی سپری شود. وقتی که می‌گویند شهدا تمام پازل‌های خوب را دارند، واقعاً می‌بینم به همین صورت است. در بحث بیت‌المال بسیار مراقب بود. هیچ وقت از شغلی که داشت سوءاستفاده نمی‌کرد. واقعاً کاری که از دستش بر می‌آمد برای دیگران انجام می‌داد. هر کسی درخواستی داشت، نه نمی‌گفت. ولی اهل پارتی بازی هم نبودند. آنقدر تواضع و اخلاص داشت که همه فکر می‌کردند یک نیروی ساده در سپاه است. یکبار به من گفت شما نماز والدین برای پدر و مادرت می‌خوانی؟ در جواب گفتم روزهای پنج‌شنبه می‌خوانم. ولی ایشان گفت: «نه هر روز بخوان». با آنکه مشغله کاری زیاد داشتند ولی ایشان هر روز نماز والدین را برای پدرومادرشان می‌خواندند.

شهادت‌شان چطور رقم خورد. شما چطور متوجه شهادت ایشان شدید؟

چون نوه‌هایم به خاطر سروصدای چند روز جنگ می‌ترسیدند، شهید از ما خواست چند روزی به شهرستان برویم. دخترم گریه می‌کرد و به پدرش می‌گفت: «چرا شما در این شرایط جنگی به محل کارتان می‌روید». پدرش لبخند می‌زد و می‌گفت: «ما هم در لیستیم، ولی نوبت به نوبت». خلاصه ما رفتیم شهرستان و دخترم گفت مادر تضمین می‌دهی وقتی ما برگشتیم بابا به شهادت نرسیده باشد! من در جواب دخترم گفتم: نه هیچ تضمینی نیست. ما روز یک‌شنبه از شهرستان سریع برگشتیم و همسرم را دیدیم که خیلی صورتش نورانی شده بود. به قول معروف نور بالا می‌زد. من این جمله را فقط شنیده بودم و آن شب از نزدیک قیافه همسرم را دیدم که واقعاً نوربالا می‌زد. حتی دخترم به زبان آورد که: «بابا چقدر نورانی و زیبا شده‌ای». در ایام جنگ، خودم هر روز به نیت ایشان و سلامتی دیگر رزمندگان ۱۲ مرتبه آیت‌الکرسی قرائت می‌کردم. ولی روز شهادت همسرم که دوشنبه دوم تیر بود، فراموشم شد. آن روز وقتی که می‌خواست به سر کارش برود، به‌رغم هر روز که بدرقه‌اش می‌کردم، اجازه نداد تا دم در دنبالش بروم. دستش را روی شانه‌ام گذاشت و گفت نمی‌خواهد بلند شوی و بیایی. خودم می‌روم... شاید می‌خواست از ما دل بکند. وقتی که به محل کارش رفتم، تا چند ساعت خبری از او نداشتم. اما چند دقیقه قبل از شهادت یک پیغامی به من داد که ۱۹ هزارتومان به بقالی سر کوچه بدهکارم. در جوابش نوشتم پیروزی قطعی است! نمی‌دانم چرا این جواب را به او دادم و نمی‌دانم چرا او در آن لحظات به یاد بدهی اندکش افتاده بود. گویا به من الهام شده بود، ایشان شهید می‌شود. زمان حادثه من داشتم قرآن می‌خواندم و با شنیدن صدای انفجار که آن روزها تبدیل به امری عادی شده بود، ناگهان قلبم درد گرفت. احساس کردم محل اصابت موشک محل کار همسرم است. در صوتی که تا آن لحظه کسی چیزی به من نگفته بود. کمی بعد با پسر دوست حاج مهدی تماس گرفتم و پرسیدم خبر دارید محل کار حاجی را زده‌اند. ایشان گفتند پشت تلفن صحبت نکنیم. خبر می‌گیرم و به شما اطلاع می‌دهم. چند دقیقه بعد با من تماس گرفتند و گفتند بله آقای بصائری به شهادت رسیده‌اند. خدا را شکر می‌کنم بازنشستگی همسرم به شهادت ختم شد و پاداش خود را بابت کارهایی که در مسیر خدمت به جامعه و اسلام کرده بود، اینطور گرفت. با همان لباس پاسداری در بیعت امام زمان(عج) به شهادت رسید.

پسر شهید

به عنوان فرزند شهید، چه توصیفی از خصوصیات اخلاقی بابا دارید؟

باید بگویم شهید به معنای واقعی کلمه «ولایتمدار» بود. ما بچه بودیم وقتی به بیت رهبری مشرف می‌شدیم، چندین ساعت جلوی درهای بیت معطل می‌شدیم تا بتوانیم در صف‌های مردمی قرار بگیریم. ما هیچ‌وقت به عنوان مسئولان در صف جلو قرار نمی‌گرفتیم. برای همین به خاطر این معطلی به پدرمان غر می‌زدیم. ولی وقتی عشق و شوق و اشتیاق پدر را به رهبر عزیزمان می‌دیدم، ما هم ترغیب می‌شدیم این معطلی‌ها را در صف ایستادن به جان بخریم. وقتی وارد می‌شدیم می‌دیدم، پدرم مانند بچه مظلوم روی زانوهایش نشسته تا بتواند از بین جمعیت حضرت آقا را ببینند. خیلی برایش مهم بود تا صحبت‌های رهبر را مو به مو بشنود و چیزی از قلم نیفتد. صحبت‌های آقا برایش حجت بود. این خاطرات پدر و بردن ما به بیت رهبری را از بچگی در ذهن داشتیم. همچنین پدر ما را به نماز اول وقت سفارش می‌کرد و به خواندن دو آیه خیلی اهمیت می‌داد و آنها را خیلی دوست داشت؛ یکی خواندن آیه ۴۴ سوره غافر و دیگری آیه ۱۴۲ سوره اعراف بود.

مادرتان می‌گفتند شهید توجه زیادی به مستمندان داشت؟

بله همینطور است. پدرم خیلی برای مستضعفین اهمیت قائل بود. در سال ۱۴۰۱ که قضیه اغتشاشات اتفاق افتاده بود، هر روز پدرم زحمت می‌کشید و از محل کار که دیر برمی‌گشتم، دنبالم می‌آمد. در راه می‌دیدم خیلی به آسایش مردم توجه داشت. وقتی می‌دیدند کرکره‌های مغازه‌ها به خاطر شلوغی پایین است، ناراحت می‌شد. یا وقتی می‌دید بعضی از مسئولان به درستی به وظایف خود عمل نمی‌کنند و باعث مشکلات برای مردم می‌شوند، با دیدن این صحنه‌ها اذیت می‌شد. یک نکته جالب بگویم که بابا به روزنامه «جوان» علاقه‌مند بود و نسخه‌های این روزنامه را به منزل می‌آورد تا من گزارش‌ها و مقاله‌های سیاسی‌های روزنامه «جوان» را بخوانم. در سال ۱۸۸ از عملکرد روزنامه «جوان» در روشنگری مردم نسبت به فتنه‌گران راضی بود. من آن موقع ۱۵ ساله بودم. همچنین پدرم با افراط و تفریط در هر مسئله‌ای مخالف بود. هیچ وقت هم برای کسی با پارتی بازی کاری انجام نمی‌داد. حتی من که پسرش بودم و می‌توانست با دو تلفن و استفاده از روابطش مشکلم را حل کند، این کار را انجام نمی‌داد. می‌گفت باید پارتی آدم خدا باشد نه این شخص و آن شخص. به من می‌گفت: «محمد توکلت همیشه به خدا باشد. کارها پیش می‌رود و خود خدا از هر مدیر و مسئولی بالاتر است» پدرم به گونه‌ای زندگی می‌کرد که همه اعضای خانواده فکر می‌کردیم، عاقبتش به شهادت ختم می‌شود. برای همین با پدر در این رابطه شوخی می‌کردم و می‌گفتم درجه‌های سرشانه شما سرهنگی است، برای شهادت باید سرداری داشته باشید. پدرم در پاسخ می‌گفت: «سرداری من در شهادت من است».

بابا به معنای واقعی کلمه «ولایتمدار» بود. ما که بچه بودیم وقتی به بیت رهبری مشرف می‌شدیم چندین ساعت جلوی درهای بیت معطل می‌شدیم تا بتوانیم در صف‌های مردمی قرار بگیریم. ما هیچ وقت به عنوان مسئولان در صف جلو قرار نمی‌گرفتیم. برای همین به خاطر این معطلی به پدرمان غر می‌زدیم. ولی وقتی عشق و شوق و اشتیاق پدر را به رهبر عزیزمان می‌دیدم، ما هم ترغیب می‌شدیم این معطلی‌ها را در صف ایستادن به جان بخریم

همسر شهید: با شروع جنگ ۱۲روزه همسرم می‌خواست در تهران بماند اما چون نوه‌هایم به خاطر سروصدای چند روز جنگ می‌ترسیدند، شهید از ما خواست چند روزی به شهرستان برویم. دخترم گریه می‌کرد و به پدرش می‌گفت: «چرا شما در این شرایط جنگی به محل کارتان می‌روید». او لبخند می‌زد و می‌گفت: «ما هم در لیستیم، ولی نوبت به نوبت».

شهید بصائری و نوه‌اش

تشییع پیکر سردار شهید مهدی بصائری

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷٤۰۹

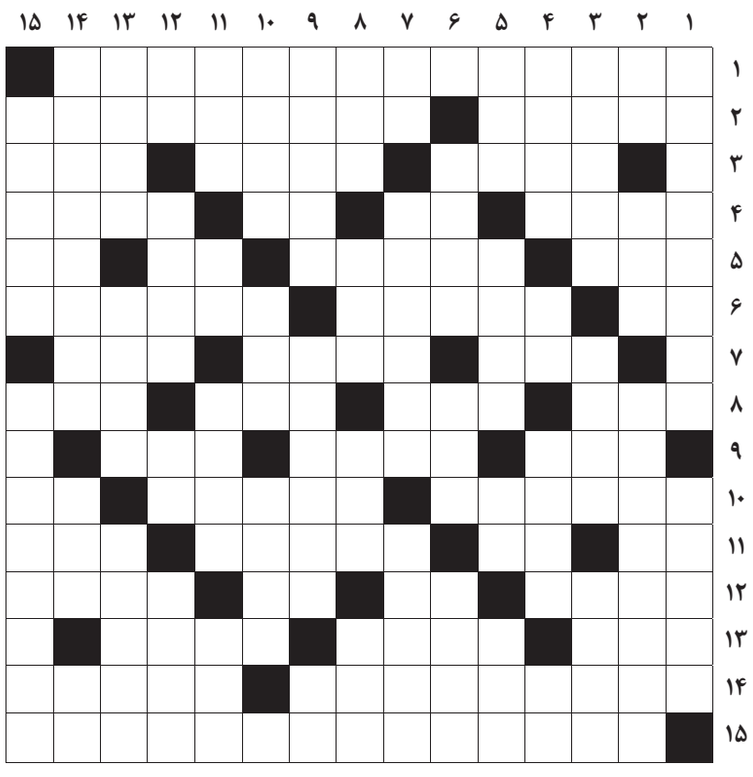

از راست به چپ

■ ۱- از آثار تاریخ ایران با نام دیگر دژ شاپور خواست ■ ۲- مهیا و فراهم- فیلم شهریار بحرانی ■ ۳- شیفته و عاشق – شماره خانه- جواب مثبت ■ ۴- روستا- واحد بازی تنیس- ناچیز- دندانساز ■ ۵- مدارا کردن- پشتکار- شایعه- برجستگی لاستیک ■ ۶- از گروه‌های خونی- گاوبندی- اولین زن فضانورد روس و جهان ■ ۷- فطرت و سرشت- پول ارمنستان- کارمزد ■ ۸- گاو پرموی تبتی- پارچه کهنه و کرباس- چین و شکن- پیکان ■ ۹- جایز و شایسته- بزرگ‌ترین آبشار دنیا- همراه همیشگی ثمن ■ ۱۰- موافقت دولت با آمدن سفیری از طرف دولت دیگر- دلواپس و مضطرب- تلخ ■ ۱۱- صفت عدد- نیم‌تنه زنانه- خالق رمان جان‌شیفته- آهک ■ ۱۲- زشت‌تر و ناخوش‌تر- عدد خرابی اوضاع- حرف دهن کجی- لباس شنا ■ ۱۳- نرم و لطیف- اقیانوس کبیر- پیشانی ■ ۱۴- از تیم‌های فوتبال انگلیس- نمایندگی مجلس شورا ■ ۱۵- از شاهکارهای هنر معماری و کاشیکاری قرن یازدهم هجری قمری که به فرمان شاه عباس اول به مدت هجده سال در اصفهان ساخته شد

از بالا به پایین

■ ۱- از رشته‌های ورزشی آبی- اثر شاتوبریان ■ ۲- تکیه بر پشتی- وصله هنری- مجموعه اجزا یا اعضا که جسم یک موجود را تشکیل می‌دهند ■ ۳- نوازنده آذری- مردان- همسر یا دختر کنت ■ ۴- کادو- لای جامه- فرمانده- وجه ناتمام ■ ۵- شاه معدوم عربستان- دم‌بریده- خاندان- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا ■ ۶- سوره سبحان- معدن- هاتف غیبی ■ ۷- کمک ناتمام- از بافت‌های فیبر مانند است که عضله را به استخوان متصل می‌کند- آرزوی دربند ■ ۸- رشته کوه اروپا- صومعه- شهری در سوییس- حشره آفت مزارع ■ ۹- سخنان بیهوده و یاوه- تفرجگاهی در شهر تبریز- خاندان ■ ۱۰- ایالت مسلمان‌نشین هند- سوغات گجرات- متداول و مرسوم ■ ۱۱- از وسایل تنبیه درمکتب‌خانه‌های قدیم- حرف کشیدنی- ماه وسط پاییز- جغد ■ ۱۲- قدم یک‌پا- سلاح پرتابی- اتاقک زیرکشتی- سنگ طلق ■ ۱۳- ورم- ساقه خورشتی- آبراه و ترعه ■ ۱۴- کاروان شادی- ناسیونال- تکرار حرفی ■ ۱۵- لاک‌پشت های‌مبارز- به عنوان هفدهمین اثر ایران درفهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۱						
						۷	۶	۵
۸		۷			۹			
۹			۲			۸		
۲							۵	۱
			۴		۸			
	۲			۳		۶		
				۵		۳		۷
۱	۸							

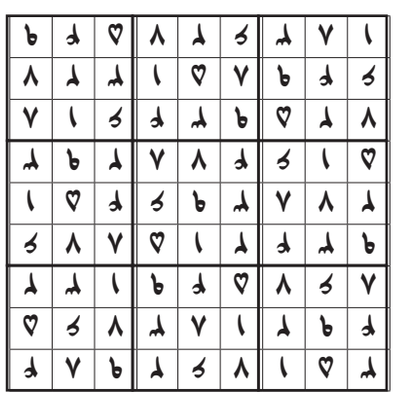

جدول کلمات متقاطع
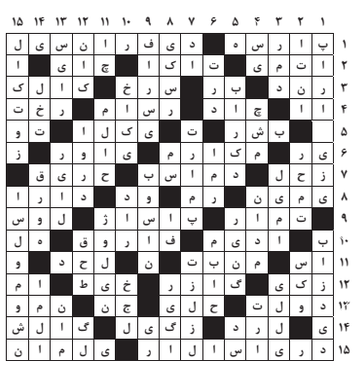
پاسخ جدول شماره ۷٤۰۸